

سال بیست و یکم

مَجَلَّةُ أَرْمَغَانُ

تیرماه ۱۳۱۹ هجری

آبانماه انتشار یافت

شماره ۴-

پانزدهمین سال ۱۳۹۸ شمسی

{ مدیر - وحید دستگردی }

بهترین سخن

ایجاز بحد اعجاز

بهترین سخن و برترین شعر آنست که علاوه بر مراتب فصاحت و بلاغت بشرحی که در کتب بلاغت و علوم معانی و بیان مشروح است و علاوه بر ابتکار معنی و حسن ترکیب لفظی دارای صنعت ایجاز بحد کمال باشد و نیز با مقتضای حال گوینده مطابقت کند.

ایجازی که ما میگوئیم نه همان ایجاز معروف در برابر اطناب و مساوات است بلکه منتهای اختصار و کمال ایجاز بحد اعجاز منظور است که جز بضمیرات سخن و محدودی از انواع شعر از عهده ادای آن بر نیامده اند. و نیز غرض از مطابقت سخن با مقتضای حال نه آن مقتضای حال است که در کتب معانی بیان تشریح شده و گفته اند غرض از حال حال شنونده و مخاطب است و تاکید و اطلاق و فصل و وصل و تکبیر و تعریف و تقدیم و تاخیر و اطناب و ایجاز و مساوات را بر آن منفرع ساخته و ابواب و اصول عام معانی را تشکیل داده اند بلکه علاوه بر آن غرض مطابقت کلام است با حال گوینده

که در حقیقت زبان وی ترجمان دل بوده و هر چه گوید بهر بیان و نسبت بهر کس همه شرح حال خودش باشد چنانکه مولوی گوید :

خوشر آن باشد که ذکر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

هر گاه سخن موزون و شعر شیوا علاوه بر مراتب مدونه فصاحت و بلاغت این دو مقام را هم دارا شد جایگاه خاصی در دلها پیدا میکند و در گیتی زنده جاوید گردیده گوییده و شاعر را هم زنده جاودانی خواهد ساخت مطابق گفتار حکیم نظامی :

نانگویی سخنوران مردند
سر بآب سخن فرو بردند

بس صدسال هر کراخواهی
سر بر آرد ز آب چون ماهی

ما در این مقاله بیان ایجاز تا حد اعجاز پرداخته و صفت مطابقت باحال گوییده را در مقاله دیگر شرح و بسط خواهیم داد .

خداوندان ذوق و ادب و صرافان گوهر سخن ایجاز بحد اعجاز را که مرادف است با کمال بلاغت بسی شرح و تعریف پرداخته اند و باختلاف در این باب سخن رانده اند یکی گوید : **خیر الکلام ما قل ودل ولم یطل فیمل** - یعنی بهترین سخن آنست که با کمترین الفاظ رهبر معانی بزرگ بوده و از درازی ملالت خیز بر کران باشد . دیگری گوید : **الکلام اذا طال اختل و اذا ختل اعتل** - یعنی سخن دراز مختل و نارساست و کلام نارسا معتل و مریض است . دیگری گوید در تعریف بلاغت **البلاغة ما اجتيازه فساده** - یعنی سخن بلیغ آنست که از آنچه هست اگر کم کنی معنی فاسد میگردد . بالاتر و بهتر از همه دیگری گوید در بیان ایجاز - **اللمحة الدالة** - یعنی يك نگاه و کمرشمه زیر چشم - و این تعریف با آنکه نهایت اغراق است عین حقیقت است

در تعریف ایجاز و میتوان گفت ایجاز بعد اعجاز از جن بدین عبارت تعریف نمیتوان کرد .

با اینهمه بمقیده ما تعریف اینگونه ایجاز بزبان در نمی آید و بیان در نمیگنجد (بزبان راست نباید صفت مشتاقی) و برای روشن ساختن مطلب باید اینک چند مثال از گفتار شعرای بزرگی که دارای این معجزه (ایجاز) واحد اعجاز) هستند آورده و رسیدن بکنه حقیقت را بقدرت ذوق سایم و اگذار کنیم

ما اینگونه سخن را که در ایجاز بسرحد اعجاز رسیده باشد با داری تمام مراتب و نکات فصاحت و بلاغت فقط در دو شاعر بزرگ سراغ داریم نخست حکیم نظامی و دیگر شیخ سعدی و تنها این دو شاعر آسمانی را می بینیم که در مثنویات خود یک مطلب عمده و مثلاً یک دعوی و برهان و نتیجه را در یک بیت یا دو بیت یا سه بیت ختم کرده اند در صورتیکه اگر کسی بشر خواسته باشد آن مطلب را بیان کند چندین سطر را فرا خواهد گرفت

بعد از این دو شاعر بزرگ تا کنون که سیصد سال یا هشتصد سال میگذرد شعرای بسیار در وادی مثنوی سرایی قدم زده و قلم برداشته اند و البته بسیار کسان هم خواسته اند این روش را تقلید کنند ولی تا کنون هیچکس از عهدہ بر نیامده است گوئی این دو شاعر بزرگ دو بیغمبر کشور سخنند و معجزه هر یک آثار و اشعار است و آیه شریفه (قل فاتوا بمثلہ ان کنتم صادقین) نسبت بهر دو دیوان صدق واضح و روشن دارد .

اینک چند مثل ازدیوان دو استاد .

حکیم نظامی فرماید در یک بیت :

جهودی مسی را زر اندود کرد
دکان غارتیدن بر او سود کرد

نیز فرماید :

بگیر آیین خرسندی ز انجیر
که هم طفاست و هم پستان و هم شین

نیز فرماید :

کلاخی تک کهک در گوش کرد
تک خویشین را فراموش کرد

نیز فرماید در دو بیت

تندرستی و ایمنی و کفاف
این سه مایه است و آندیگر همه لاف

تن چو پوسیده گشت و حوصله پر
در جهان گو نه لعل باش و نه در

نیز فرماید :

زمین عجم گورگاه کی است
درو پای بیگانه وحشی بی است

نیز فرماید :

فراخ آستین شو کزین سبز شاخ
فقد میده در آستین فراخ

نیز در رقص

رقص میدان گشاد و دایره بست
بر در آمد پای و بویه بدست

شمع را ساختند بر سر جای
و ایستادند همچو شمع بپای

نیز در صراحی می

صراحی چون خروسی ساز کرده
بر در آمد پای و بویه بدست

زرشک آن خروس آتشین تاج
گهی تبهو بر آتش گاه دراج

نیز در ادای وام

شبی نعلبندی و پالانگری
خر از پای رنجیده و پشت ریش
چو از وام داری خر آزاد گشت
نیز در روش زندگی

حق خویشتن خواستند از خری
درافکندشان نعل و پالان پیش
بر آسود و از خویشتن شاد گشت

بخور چیزی از مال و چیزی بده
مخور جمله ترسم که دیر ایستی

ز بهر کسان نیز چیزی بده
پیرانه سر بد بود نیستی

دو بیوه

دو بیوه بهم گفتگو ساختند
یکی گفت کز زشتی روی تو
دیگر گفت نیکو سخن رانده

سخن را بطعنه در انداختند
نگردد کسی در جهان شوی تو
تو در خانه از نیکوئی مانده

نیز فرماید

چنان خور تر و خشک این خورد گاه
بخش و بخور باز مان اندکی
چو دادی و خوردی و ماندی بجای
سعدی فرماید :

که اندازه طبع داری نداه
که بر جای خویشست ازین هر یکی
جهانرا توئی بهترین کدخدای

به بیرغبتی شهوت انگیختن
بر غبت بود خون خود ریختن

نیز فرماید

یکی خار پای یثیمی بکند
همی گفت و بر روضه هامی چمید

بخواب اندرش دید صدر خچند
کزین خار بر من چه گلها دمید

نیز فرماید

یکی قطره باران ز ابری چکید

خچل شد چو پهنای دریا بدید

که جائی که دریاست من کیستم
 چو خود را بچشم حقارت بدید
 گر او هست حقا که من نیستم
 سپهرش بجائی رسانید کار
 صدف در کنارش چو جان پرورید
 که شد نامور لؤلؤ شاهوار
 در نبستی کوفت تا هست شد

باری اینگونه سخن و این مایه اعجاز و ایجاز در گفتارهای این دو استاد بزرگ یافت نمیشود و حکیم نظامی هم چندین جا در دفاتر خود مدینه گونه سخن سرائی سفارش و توصیه کرده است چنانکه فرماید:

کم گوی و گزیده گوی چون در
 لاف از سخن چو در توان زد
 تا زانک تو جهان شود بر
 آن خشت بود که بر توان زد
 در جای دیگر فرماید:

سخن کم گوی تا در کار گیرند
 ترا بسیار گفتن گر سلیم است
 که در بسیار بد بسیار گیرند
 مگو بسیار دشنامی تنظیم است
 ظاهر گفتار وی اینست که از بر گوئی و بد گوئی برهیز کن و البته
 در کم گوئی و زیبا گوئی نظر بفرد اکمل زیبایی هم داشته است که همین
 قسمت ایجاز تا سرحد اعجاز باشد.
 نیز در توصیف اینگونه سخن نظامی فرماید:

کان سخن ما و زر خویش داشت
 هر دو بصراف سخن بیش داشت
 کز سخن تازه و زر کهن
 هر دو چه به گفت سخن به سخن
 سعدی نیز در مدح اینگونه سخن و عجز گویندگان دیگر فرماید و
 الحق حد سخن است.

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس
 حد همین بود سخن گوئی و زیبایی را